

۸	لب و دندانِ (ثنایی / سنایی) همه توحید تو گوید
۹	طاعتش موجبِ (غربت / قربت) است.
۱۰	به شکر اندرش (مذیدِ / مزیدِ) نعمت.
۱۱	هر نفسی که فرو می‌رود مُمد (حیاط / حیات) است و چون برمی‌آید (مُفرّه / مُفرَح) ذات.
۱۲	کز (عحدّه / عهده) شکرش به درآید
۱۳	بنده همان به که ز (تقسیر / تقصیر) خویش (عذر / عُذر) به درگاه خدای آورد

درس ۱: «ستایش و شکر نعمت»	
۱	تو نمایندهٔ فضلِ، تو سزاوارِ (سنایی / ثنایی)
۲	تو حکیمی تو (عزیمی / عظیمی) تو کریمی، تو رحیمی
۳	نتوان (شبح / شبه) تو گفتن که تو در (وحم / وهم) نیایی
۴	همه (عظّی / عزّی) و جلالی، همه علمی و یقینی
۵	همه نوری و (صروری / سروری)، همه جودی و (جذایی / جزایی)
۶	همه (قیبی / غیبی) تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی
۷	همه بیشی تو بکاهی، همه کَمّی تو (فضایی / فزایی)

۴۰	(سمرت / ثمرت) این تجربت آن بود که گرسنه بماند.
درس ۲: «مست و هوشیار»	
۴۱	(مُحتصب / مُحْتَسِب) مستی به ره دید و گریانش گرفت
۴۲	مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است (افصار / افسار) نیست»
۴۳	گفت: «می‌باید تو را تا خانه (غازی / قاضی) برم»
۴۴	گفت: «تا (داروقه / داروغه) را گویم در مسجد بخواب»
۴۵	گفت: «مسجد (خابگاه / خوابگاه) مردم بدکار نیست»
۴۶	گفت: «کارِ شرع، کارِ (درحم / درهم) و دینار نیست»
۴۷	گفت: «از (بحر / بهر) (قرامت / غرامت)، جامه‌ات بیرون کنم»
۴۸	گفت: «در سر عقل باید بی کلاهی (آر / عار) نیست»
۴۹	گفت: «باید (هد / حد) زند هشیارمردم مست را»
۵۰	از (بحر / بهر) تو (سد / صد) بار ملامت بکشم
۵۱	(ذاهد / زاهد) (ضاهرپرست / ظاهرپرست)، از حال ما آگاه نیست
۵۲	در حق ما هرچه گوید جای هیچ (اکراح / اکراه) نیست
۵۳	چو (آجر / عاجز) گشت خسرو در جواش / نیامد بیش پرسیدن (ثوایش / صوایش)
۵۴	دور شو از برم ای (واعض / واعظ) و بیهوده مگوی
۵۵	من نه آنم که دگر، گوش به (تذویر / تزویر) کنم
۵۶	گفت مست: «ای محتسب، (بگزار / بگذار) و رو / از (برحنه / برهنه) کی توان بردن گرو؟»
۵۷	(حان / هان) ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی
۵۸	خواب و خورت ز مرتبه (خیش / خویش) دور کرد
۵۹	یکدم غریق (بهر / بحر) خدا شو گمان مبر / کز آبِ (هفت بهر / هفت بحر) به یک موی، تر شوی
۶۰	در راه (ذولجلال / ذوالجلال) چو بی پا و سر شوی
۶۱	(وج / وجه) خدا اگر شودت (منظر / منظر) (نذر / نظر)
درس ۳: «آزادی» و «دفتر زمانه»	
۶۲	با آنکه جیب و جام من از مال و می (تُهی / تُهی) است
۶۳	ما را (فراقتی / فراغتی) است که جمشید جم نداشت
۶۴	(انصاف / انصاف) و عدل داشت موافق بسی ولی / چون فَرّخی، موافقِ (سابت قدم / ثابت قدم) نداشت
۶۵	هتّم (بدرغه / بدرقه) راه کن ای (تایر / طایر) قدس
۶۶	فَرّخی ز جان و دل می‌گُند در این (مهفل / محفل)، دل (نثار / نثار) استقلال، جان فدای آزادی
۶۷	ناله مرغ (عصیر / اسیر)، این همه (بحر / بهر) وطن است

۱۴	ورنه (صراوار / سزاوار) خداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد
۱۵	(خان / خوان) نعمتِ (بی‌دریش / بی‌دریش) همه جا کشیده.
۱۶	پرده ناموسِ (بنده‌گان / بندگان) به گناه (فاهش / فاحش) ندرد.
۱۷	وظیفهٔ روزی به (ختای / خطای) مُنکر نبرد.
۱۸	فرایشِ بادِ (سبا / صبا) را گفته تا فرشِ (ذمردین / زمردین) بگسترد.
۱۹	دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ (نباط / نبات) در (محد / مهد) زمین پیرورد.
۲۰	(انفال / اطفال) شاخ را به قدوم (موسم / موصم) ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.
۲۱	(عُسارهٔ / عصارهٔ) تاکی به قدرت او شهد (فایغ / فایق) شده.
۲۲	تخم خرمایی به تربیتش، نخلِ (باسغ / باسق) گشته.
۲۳	تا تو نانی به کف آری و به (غفلت / غفلت) نخوری.
۲۴	همه از (بحر / بهر) تو سرگشته و فرمانبردار / شرط (انصاف / انصاف) نباشد که تو فرمان نبری.
۲۵	مفخرِ موجودات و رحمتِ عالمیان و (سفوت / صفوت) آدمیان و (تطمّة / تنمّة) دور زمان
۲۶	شفیعِ (مُتاع / مُطاع) نبیِّ کریم / (غسیم / قسیم) (جثیم / جسیم) نسیمِ (وصیم / وسیم)
۲۷	حَسَنَتِ جَمیعِ (خِساله / خِصاله) صَلُّوا عَلَیْهِ و آلِهِ
۲۸	چه باک از موج (بهر / بحر) آن را که باشد نوح کشتیان؟
۲۹	دستِ (عنابت / انابت) به امیدِ اجابت به درگاه حق بردارد.
۳۰	بازش (بخاند / بخواند) باز (اعراز / اعراض) فرماید.
۳۱	بار دیگرش به (تَزَرّع / تَضَرّع) و زاری بخواند.
۳۲	(آکفان / عاکفان) کعبهٔ جلالش به (تَقصیر / تقصیر) عبادت، (مُعترف / مئترف) ...
۳۳	(واسفان / واصفان) (هلیهٔ / جلیهٔ) جمالش به (تهیر / تحیر) (منسوب / منسوب) ...
۳۴	یکی از صاحب‌دلان سر به جیبِ (مراغبت / مراقبت) فرو برده بود و در (بهر / بحر) مکاشفت، (مستغرق / مستغرق) شده.
۳۵	آن‌گاه که از این معاملت باز آمد، یکی از یاران به طریقِ (انبساط / انبساط) گفت ...
۳۶	از این بوستان که بودی ما را چه (تُهفه / تُحفه) کرامت آوردی؟
۳۷	وان که دید از (هیرتش / حیرتش)، کلک از بنان افکنده‌ای.
۳۸	گویند که (بَی / بَی) در آب روشنائی ستاره می‌دید.
۳۹	چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، (فروگذاشت / فروگذاشت)

۹۵	به من نگو دشت به این بزرگی را (مین‌گزاری / مین‌گذاری) کنم.
۹۶	دشمن (عن‌غریب / عن‌قرب) است که توی دشت وسیع، عملیات کند.
۹۷	همین پانزده مین را در مقابل دشمن، کار (بگزارید / بگذارید).
۹۸	حاجی خودش از (آملان / عاملان) بزرگ و قدیمی تخریب است.
۹۹	ما که باشیم که شما را سر کار (بگزاریم / بگذاریم).
۱۰۰	خداوند کریم است، بروید و (مُعْتَل / مُعْطَل) نکنید.
۱۰۱	بزنیم به دشت؛ روبه‌روی (مواضع / مواضع) عراقی‌ها.
۱۰۲	احمدرضا، (ذُل / زُل) می‌زند به چشمانِ خر.
۱۰۳	از چشمانش، شرارت و (هیله / حيله) گری می‌بارد.
۱۰۴	خر، (صلانه صلاّنه / سلانه سلانه) راه می‌آید و گاهی می‌ایستد و علف و (خواری / خاری) را (پوزه / پوزه) می‌زند.
۱۰۵	خر، سرش را بالا می‌گیرد و (آرَر / عرعر) می‌کند.
۱۰۶	چنان زدم که دیگر، (خوس / هوس) نکند بی‌موقع آواز بخواند.
۱۰۷	بگوییم (هریف / حریف) یک الاغ نشدیم؟
۱۰۸	مثل اینکه ماجرا را (هدس / حدس) زده است.
۱۰۹	متوجه خرابکاری ما شده و به ما (تعنه / طعنه) می‌زند.
۱۱۰	همه چیز را برایش مو به مو (توزیح / توضیح) می‌دهیم.
۱۱۱	یک عراقی را (عصیر / اسیر) کرده‌اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.
۱۱۲	با هزار مینی که ایرانی‌ها توی دشت گذاشته‌اند، (طلقات / تلفات) سنگینی خواهیم داد.
۱۱۳	اسیر (بعصی / بعثی) لبخندی می‌زند.
۱۱۴	همه ما زل زدیم، در میان (بُحت و حیرت / بُهت و حیرت) اسیر دشمن.
درس ۶: «نی‌نامه»	
۱۱۵	سینه‌خواهم (شرهه شرهه / شرحه شرحه) از (فراق / فراق)
۱۱۶	جفت بدحالان و (خُش‌حالان / خوش‌حالان) شدم
۱۱۷	هر کسی از (ظَنّ / ظنّ) خود شد یار من
۱۱۸	از درون من نجست (اصرار / اسرار) من
۱۱۹	تن ز جان و جان ز تن (مسطور / مستور) نیست
۱۲۰	نی (هریف / حریف) هر که از یاری برید
۱۲۱	همچو نی زهری و (تریاقی / تریاقی) که دید؟
۱۲۲	نی حدیث راه پر خون می‌کند (غصه‌های / قصه‌های) عشق مجنون می‌کند

۶۸	(مثلک / مسلک) مرغ گرفتارِ قفس، هم‌چو من است
۶۹	ز اشک ویران کنش آن خانه که (بیت‌الهن / بیت‌الحن) است
۷۰	جامه‌ای کو نشود غرقه به خون، (بحر / بهر) وطن
۷۱	ملت امروز یقین کرد که او (احرم / اهرمن) است
۷۲	(نشات / نشاط) (قربت / غربت) از دل کی برد (هَبّ / حَبّ) وطن بیرون
۷۳	در (بیت‌الاهزان / بیت‌الاحزان) درآمد و نالید.
۷۴	پشت سر نیروهای ما، ارتفاعات (موصوم / موسوم) به کله (غندی / قندی) بود.
۷۵	دشمن با (استقرار / استقرار) (صلاح‌های / سلاح‌های) زیادی، (غله / قله) را در دست داشت.
۷۶	(احداس / احداث) یک خاکریز دوجداره را تنها راه‌حل می‌دانست.
۷۷	با توجه به امکانات (مهدود / محدود) مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول و اجرای این طرح، خیلی سخت بود.
۷۸	به اجرای این طرح، ایمان داشت و با (قاعتیت / قاطعیت) می‌گفت خاکریز را صبح (تهویل / تحویل) می‌دهیم.
۷۹	اما این کار، شهید ساجدی را (رازی / راضی) نمی‌کرد.
۸۰	(رزمندگان / رزمندگان) توانستند در برابر نیروهای دشمن، مقاومت کنند.
درس ۵: «دماوندیه»	
۸۱	تا واره‌ای از دم (سطوران / ستوران) / وین مردم (نحص / نحس) دیومانند
۸۲	با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر (صعد / سعد)، کرده پیوند
۸۳	بر وی بنواز (ظربتی / ضربتی) چند
۸۴	کافور بر آن (ظماد / ضماد) کردند
۸۵	افسرده مباش، (خُش / خوش) همی خند
۸۶	برکش ز سر این سپید (مُجر / معجر)
۸۷	بنشین به یکی کبود (أرند / اورند)
۸۸	بگرای چو ازدهای (گرده / گرزه)
۸۹	بخروش چو (شرزه / شرزه) شیر (ارقند / ارغند)
۹۰	بفکن ز پی این (اثاث / اساس) تزویر
۹۱	زین بی‌خردان (صفله / سفله) بستان
۹۲	(صریر / سریر) مُلک، عطا داد کردگار تو را
۹۳	یا که محتاج (فرومایع / فرومایه) شود، مرد کریم
۹۴	در این سال، به (تهریک / تحریک) بیگانگان، (حرج و مرج / هرج و مرج) قلمی و اجتماعی و (حتاکی / هتاکي) بیگانگان در (متبوعات / مطبوعات)، بروز کرده بود.

۱۴۹	نه کاغذِ بزرگ بود و نه ماشینِ (تهیریر / تحریر) و نه ماشین‌نویس.
۱۵۰	اما چه (اصتبعادی / استبعادی) دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از (صفر / سفر) ماه بنویسم.
۱۵۱	البته توقف ما در (عمان / امان) و آتن، بیش از نیم ساعت بیشتر طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها در این دو شهر، (صریری / سریری) زدیم.
۱۵۲	سواحلی شرقی مدیترانه از زیباترین (نواهی / نواحی) عالم است.
۱۵۳	جزیره‌های کوچک و بزرگ مثل (وسله‌های / وصله‌های) رنگارنگ بر (تیلسان / طیلسان) آبی مدیترانه، دوخته شده است.
۱۵۴	شوخی روزگار است که (محد / مهد) دموکراسی عالم، یعنی آتن، از بیم عقرب جزیره دموکراسی، ناچار شده به مارِ (قاشیه / غاشیه) پناه ببرد.
۱۵۵	شهری است قدیمی با دیوارهای (قتور / قطور) و باروهای دودخورده.
۱۵۶	کرانه‌های فرات، خط از کناره رودِ (طیبر / تیبر) می‌خواندند.
۱۵۷	آخرین چراغِ (امپراطوری / امپراتوری) روم را موسولینی روشن کرد.
۱۵۸	تا چند (سباحی / صباحی) تا (هبشه / حبشه) و قلبِ آفریقا پیش راند.
۱۵۹	همه می‌دانیم که دولتِ (مستأجل / مستعجل) بود.
۱۶۰	آدم‌های ثروتمند، معمولاً از (سوء هاذمه / سوء هاضمه) می‌میرند.
۱۶۱	دیوارهای کهن روم که هنوز (تاق / طاق) (ظربی / ضربی) دروازه‌های آن باقی است ...
۱۶۲	(اعتساب / اعتصاب) کارگران فقیر را می‌بینم.
۱۶۳	آیینِ طریق از نفیس پیرِ (مُغان / مغان) یافت / آن (خزر / خضر) که فرخنده‌پی‌اش نام نهادند.
۱۶۴	بر بالای آن، (مجصمه / مجسمه) شیری را نهاده‌اند.
۱۶۵	هر کدام، یک (تَبَق / طَبَق) از خاک پُر کرده‌اند و این جاریخته‌اند.
۱۶۶	منظره جنگِ واترلو را به صورت نقاشی، (مُجَتم / مجسم) کرده‌اند.
۱۶۷	وحشت ناپلئون از (بارنده گی / بارندگی) است که توپخانه او را از (تهَرک / تحرک) باز خواهد داشت.
۱۶۸	از جانب او (فاتحه‌ای / فاتحه‌ای) برای این نویسنده بزرگ طلب کنم.
۱۶۹	(تاق / طاق) پذیر است عشق
۱۷۰	بر (نَمِی / نَمِی) عشق اگر پای نهی (تاق / طاق) نه

۱۲۳	که با نادان نه شیون باد و نه (صور / سور)
۱۲۴	هر کسی بر (حصب / حسب) فکر، گمانی دارد
۱۲۵	مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و (عُرب / قُرب) باشد، یاد کن
۱۲۶	چون من در آن حضرت رسم و (طاب / تاب) آفتاب آن جمال، بر من زند، مرا از آن خود یاد نیاید.
۱۲۷	چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و (مستغری / مستغری) خود گردانید ...
۱۲۸	هر که دامن او گیرد و او حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند و (ارضه / عرضه) دهد، حق، آن را برآرد.
درس ۷: «در حقیقت عشق» و «سودای عشق»	
۱۲۹	هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی (معا / مأوا) نکند.
۱۳۰	ای عزیز، به خدا رسیدن، (فرز / فرض) است.
۱۳۱	عشق از (بحر / بهر) این معنی فرض راه آمد.
۱۳۲	(حیا / حیات) از عشق می‌شناس و (مماط / ممات) بی‌عشق می‌یاب.
۱۳۳	(دیوانه‌گی / دیوانگی) عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.
۱۳۴	تو عاشق و (مُهب / مُحَب) مایی.
۱۳۵	(تمحیدات / تمهیدات) عین‌القضات همدانی
۱۳۶	من ز عشقت با همه دردی که دارم (ناگزیرم / ناگزیرم)
۱۳۷	من که هر آنچه داشتم اولِ ره (گذاشتم / گذاشتم)
۱۳۸	می‌تواند حلقه بر در زد (هریم / حریم) حُسن را
۱۳۹	باز آ که در (حوایت / هوایت) خاموشی جنونم / فریادها برانگیخت ...
۱۴۰	وین (نقمه / نغمه) محبت بعد از من و تو ماند
درس ۸: «از پاریز تا پاریس»	
۱۴۱	عصر از پاریز با (الاغ طور / الاغ تور) راه می‌افتادیم.
۱۴۲	تمام بیابان، (ریگزار / ریگزار) بود.
۱۴۳	و صبح، هنگام (چریق / چریغ) آفتاب، کنار (غنات / قنات) حسنی در شهر سیرجان (اطراق / اتراق) می‌کردیم.
۱۴۴	این همان سفری است که برای من (طداعی / تداعی) شد.
۱۴۵	و این مخارج (غریب / قریب) شش ماه من بود.
۱۴۶	بردن پول همراه یک (مُحصّل / مُحصّل)، خطرناک است ناچار باید از یک تجارت‌خانه معتبر به تهران (حواله / هواله) کرد.
۱۴۷	خجالتِ (دحاتی / دهاتی) مانع شد بگویم شما که هستید.
۱۴۸	پیرمرد از داخلِ (کاذبه / کازیه) روی میز، یک پاکت برداشت.

۱۹۴	پس از گشت و گزار / گزار در گردشگاه آسمان، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن (اصرا / اسرا) در بسترِ خویش به خواب رفتم.
۱۹۵	من زندگانی را در چادر با تیرِ تفنگ و (شیحه / شیهه) اسب آغاز کردم.
۱۹۶	در چهار سالگی پشت (قاج / قاش) زین نشستیم.
۱۹۷	دوره گردان شهر، (بسات / بساط) شیرینی در راه (عیل / ایل) می گسترده.
۱۹۸	پدر و مادر مرا به تهران، (تباید / تبعید) کردند.
۱۹۹	تفنگ (مشغی / مشقی) قشنگم را می گیرند.
۲۰۰	دار و ندار ما به دستِ (حضرات / حضرات) دولتی، به (یقما / یغما) رفت.
۲۰۱	(ذغال / زغال) منقل و نفت بخاری، (عافت / آفت) بود.
۲۰۲	تنفس در اتاقکی (محسور / محصور)، دشوار و جان فرسا بود.
۲۰۳	ما قدرتِ اجاره (حیات / حیاط) در بست نداشتیم.
۲۰۴	کارمان از آن زندگی (پُر ذرق و برق / پُر زرق و برق) به یک اتاق کرایه ای کشید.
۲۰۵	روزی پدرم را به شهربانی (خاستند / خواستند)، ظهر نیامد، (معمور / مأمور) امیدوارمان کرد.
۲۰۶	غصه مادر و سرگردانی بچه ها (حد و حصر / حد و حصر) نداشت.
۲۰۷	سرانجام، (تسدیق / تصدیق) لیسانس گرفتم.
۲۰۸	(مزایای / مزایای) قانونی تصدیق و نام و نشان مرا به خطی زیبا بر آن نگاشته بودند.
۲۰۹	روز و شب با فخر و (مباحات / مباحات) به تصدیقم نگریست.
۲۱۰	پس از (عظیمت / عزیمت) رضا شاه، همه تبعیدی ها رها شدند و به ایل و (اشیره / عشیره) بازگشتند.
۲۱۱	چشمه های (ذلال / زلال) در انتظارشان بود.
۲۱۲	زین و برگ را بر گرده (کهرها / کهرها) و کرده ها نهادند.
۲۱۳	توانستیم از (مواحب / مواهب) خداداد بهره مند شویم.
۲۱۴	(ملاطم / ملاطم) می کردند که چرا در ایل مانده ای.
۲۱۵	عمر را به (بتالت / بطلالت) می گذرانی.
۲۱۶	در دفتری یا اداره ای (مهیوس / محبوس) شوی تا ترقی کنی.
۲۱۷	و یک لحظه، (طاب / تاب) جدایی ام را نداشت.
۲۱۸	از لطف و (سفای / صفای) یاران و دوستان دور افتادم.
۲۱۹	دلیم گرفت و از ترقی (آدلته / عدلته) چشم پوشیدم.
۲۲۰	شاهین تیزبال افق ها بودم: زنبور (تفیلی / طفیلی) شدم.

۱۷۱	(سد / صد) تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب
۱۷۲	روزگار چگونه (می گزرائی / می گذرائی)؟
درس ۹: «کویر»	
۱۷۳	چشمه آبی سرد که در (تموذ / تموز) سوزان کویر از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید.
۱۷۴	از دل ارگ (مذینان / مزینان) سر بر می آورد.
۱۷۵	آب را تا باغستان و مزرعه (مُشایثت / مُشایعت) می کنند.
۱۷۶	در (قُرفه / غُرفه) های مساجد می نشستند.
۱۷۷	در (حوضه / حوزه) درس مرحوم حاجی ملا سبزواری مقامی بلند داشت.
۱۷۸	به این ده آمد تا عمر خود را به تنهایی (بگذارد / بگذارد).
۱۷۹	بعد از حکیم (اصرار / اسرار)، همه چشم ها به او بود.
۱۸۰	در آن هنگام که بهار (حیات / حیات) علمی ایشان فرا رسید، ناگهان، (منقلب / منقلب) شد.
۱۸۱	ما را از (قربت / غربت) زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان کویر، می بُرد.
۱۸۲	به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که (ماوراءطبیعه / ماوراءالطبیعه) را در کویر به چشم می توان دید.
۱۸۳	پیامبران، همه، از اینجا (برخواسته اند / برخاسته اند) و به سوی شهر و آبادی ها آمده اند.
۱۸۴	عطر الهام را در فضای (اصرارآمیز / اسرارآمیز) آن (استشمام / استشمام) کرده است.
۱۸۵	که همچون این شیعه گمنام و (قریش / غریبش) در کنار آن مدینه پلید سر در (هلقوم / حلقوم) چاه می برد.
۱۸۶	با چهارپایانشان از صحرا باز می گشتند و (هیاحوی / هیاهوی) گله خوابید.
۱۸۷	به (نضاره / نظاره) آسمان رفته بودم: گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلق ...
۱۸۸	ماه با (طلأل / تلالؤ) پرشکوهش از راه رسید.
۱۸۹	کلمات را کنار بنزد و در آن، روحی که در این (تلاقی / تلقی) و (تأبیر / تعبیر) پنهان است، تماشا کنید.
۱۹۰	از آن همه زیبایی ها و (نشعه و نشئه) های سرشار از شعر و خیال، محروم تر می شدم.
۱۹۱	آنجا می شود (چقندر / چغندر) کاری کرد.
۱۹۲	آن باغ پُر از گل های رنگین و (مؤطر / معطر) شعر، در (صموم / سموم) سرد این عقل بی درد و بی دل، پژمرد.
۱۹۳	صفای (احورایی / اهورایی) آن همه زیبایی، با این علم عددبین مصلحت اندیش آلود.

۲۴۶	بهبان می آوردید و (تفره / طفره) می رفتید. ولی (اسرار / اصرار) های من که بوی التماس می داد شما را (متقاعد / متقاعد) کرد.
۲۴۷	بی آنکه بدانید (تعقیبتان / تعقیبتان) کردم.
۲۴۸	از آموختن هیچ چیز به شاگردان (دریق / دریغ) نداشتید.
۲۴۹	تنها و تنها برای (تألیف / تعلیم) گرفتن، (شبه / شب) شما را در میان تاریکی تعقیب کردم.
۲۵۰	گودال آن قدر نبود که بتواند (جُسه / جُته) آدمی را در خود بگیرد.
۲۵۱	(هزین ترین / حزین ترین) و عاشقانه ترین (لهنی / لحنی) بود که شنیدم.
۲۵۲	(هیثیت / حیثیت) مرگ را به بازی نگرفت!
۲۵۳	من هم پاسخی را که آماده کردم (تهویل / تحویل) تان می دادم.
۲۵۴	با هم به سوی (موظع / موضع) راه افتادیم.
۲۵۵	فرصت (چُرطی / چُرتی) شاید باشد اما سیر نخواهید.
۲۵۶	(نگزارید / نگذارید) که هیچ تمایل و (خاسته ای / خواسته ای) بر شما مسلط شود.
۲۵۷	آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این (مأرکه / مثرکه / معرکه) و تاریکی.
۲۵۸	توپخانه شروع شد و صدای (محبیب / مهیب) آن، صدای کلاش را در خود (حزم / هضم) می کرد.
۲۵۹	(مأبر / معبر) تمام شد و وارد (مُهوْطه / محوْطه) پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم.
۲۶۰	فاصله بچه های (بی حفاظ / بی حفاظ) با خاکریز کمتر شد.
۲۶۱	آخرین (رمغ هایشان / رمق هایشان) را در آخرین فشنگ هایشان می ریختند.
۲۶۲	بچه ها هم انگار از دست آن، (زَله / ذَله) شده بودند.
۲۶۳	عشق کردم که فهمیده اید (انهدام / انهدام) آن تیربار کار من بوده است.
۲۶۴	همان لحظه، شما یا مهدی (قربانهای / غریبانهای) گفتید و تفنگ از دستتان افتاد.
۲۶۵	تیر انگار خورده بود به (جناق / جناغ) سینه تان.
۲۶۶	به همه دستور دادید که بروند؛ وقتی (تألل / تعلل) کردند ...
۲۶۷	دوباره به من (طشر / تشر) زدید که بروم. سرتان را روی زمین (بگرام / بگرام).
۲۶۸	خورشید (بی حفاظ / بی حفاظ) نشسته به روی خاک
۲۶۹	یا ماه (بی ملاحظه / بی ملاحظه) افتاده بین راه؟
۲۷۰	ترسم تو را ببیند و (شرمنده گی / شرمندگی) کشد

۲۲۱	اناقم در وسط شهر بود. بساط (تحویه / تهویه) به تهران نرسیده بود.
۲۲۲	پیوسته به یاد ایل و (طبارم / تبارم) بودم. در ایل، (هُرمِت / حُرمت) داشتم.
۲۲۳	در شهر، آرام و قرار و (غمخار / غمخور) و اندوه گسار نداشتم.
۲۲۴	آب (جیهون / جیحون) فرو نشست؛ بوی جوی مولیان (مدحوشم / مدحوشم) کرد.
۲۲۵	با دانشنامه حقوق (غزایی / قضایی) به سراغ دادگستری رفتم.
درس ۱۰: «فصل شکوفایی»	
۲۲۶	دیروز در (قربت / غربت) باغ، من بودم و یک چمن (داق / داغ)
۲۲۷	غرقِ (قباریم / غباریم) و غُربت، با من بیا سمت باران
۲۲۸	(سد / صد) جویبار است اینجا، در انتظار من و تو
۲۲۹	بی آنکه زبان به کمتر (دائیه ای / داعیه ای) گشاده باشم ...
۲۳۰	بی هیچ گونه چشم داشتی به (سپاس گذاری / سپاس گزاری) یا آفرین.
۲۳۱	از میوه های شیرین و سایه (دلپزیر / دلپذیر)، (خسته گان / خستگان) راه را میزبانی کریم باشی.
۲۳۲	(پای فرسوده گان / پای فرسودگان) آفتاب زده را نوازشگری درمان بخش دردها باشی.
۲۳۳	پاداش هر (ذخمه / زخمه) سنگی را دست های کریم تو میوه ای چند شیرین ایثار کند.
۲۳۴	تو اگر آن (مایع / مایه) کرامت را از مادر به (میراس / میراث) داشتی، می بایست (بخشنده گی / بخشندگی) و ایثار را سراپا دست باشی.
درس ۱۱: «آن شب عزیز»	
۲۳۵	نمی خواستم حرف شما را زیر پا (گذاشته / گذاشته) باشم.
۲۳۶	من بیش از همه، (مُسر / مُصر) بودم در شنیدن حرف های شما.
۲۳۷	می گفت نمراتِ (سُلس / ثُلث) سوم را که داده اید، رفته اید
۲۳۸	(اهتمال / احتمال) می داد که (جبهه / جبهه) رفته باشید.
۲۳۹	بر بالای (طلّ / تَلّ) خاکی ایستاده اید. چغیه بر گردن و (کُلط / کُلّت) بر کمر.
۲۴۰	دست هایتان را بر چشم های درشتتان (همایل / حمایل) کرده بودید.
۲۴۱	بر خود (مُصلّط / مُسلّط) شدم.
۲۴۲	پشتِ ردیف آخر، گوشه ای (کذ / کز) کردم.
۲۴۳	آن (عذر / قدر) جذبِ دیدار شما شدم.
۲۴۴	من خبرِ قابل (ارض / ارز / عرض) نداشتم.
۲۴۵	از شامه قوی شما، تشخیصِ بوی حمله (قرب / غریب) نیست.

۲۹۹	پادشاهی که (ترج / طرح) ظلم افکند / پای دیوار ملک (خیش / خویش) بکند
درس ۱۳: «خوان هشتم»	
۳۰۰	(صورت / صورت) سرمای دی بیداده می کرد.
۳۰۱	آن (حریوه / هریوه) خوب و پاک آیین
۳۰۲	خوان هشتم را من روایت می کنم اکنون، / من که نامم (ماس / ماث) ...
۳۰۳	این (آیار / عیار) مهر و کینِ مرد و نامرد است.
۳۰۴	شعر (محظ / محض) خوب و خالی نیست.
۳۰۵	با صدایی (مرتتش / مُرتعش)، (لهنی / لحنی) (رجذ / رجز) مانند
۳۰۶	آن (إماد / عماد) تکیه و امید ایران شهر
۳۰۷	شیرمرد (عرسه / عرصه) ناوردهای (حول / هول)، پور زال (ذر / زر)
۳۰۸	خواه روز جنگ و خورده (بحر / بهر) کین، سوگند
۳۰۹	(تحمتم / تهمتن) گردِ سجستانی
۳۱۰	چاه (قدر / غدر) ناجوانمردان، چاه پستان
۳۱۱	در بن این چاه آبش (ظهر / زهر) شمشیر و (صنان / سنان)، گُم بود.
۳۱۲	بس که بی شرمانه و پست است این (تذویر / تزویر).
۳۱۳	رخش، آن (طاق / طاق) عزیز، آن (طای / تای) بی همتا
۳۱۴	او (شقاد / شغاد)، آن نابردار بود.
۳۱۵	مرد نقال از صدایش (ذجه / ضجه) می بارید.
۳۱۶	میزبانی بود یا (تذویر / تزویر)؟
۳۱۷	آن کمنِد (شست خَم / شصت خَم) خویش بگشاید.
۳۱۸	(بیاندازد / بیندازد) به بالا، بر درختی، گیره‌ای، سنگی و (فراض / فراز) آید.
۳۱۹	تنیده یاد تو در (طار / تار) و پودم
۳۲۰	شعر را با (تعَمَل / تَأَمَل) بر (مکس / مکث) ها و درنگ ها بخوانید.
درس ۱۴: «سی مرغ و سیمرغ»	
۳۲۱	چون بود که (اغلیم / اقلیم) ما را شاه نیست؟
۳۲۲	شما که (خاستار / خواستار) شهر یاری هستید، باید او را بجوید.
۳۲۳	حُسن او در هفته ای گیرد (ذوال / زوال)
۳۲۴	طاووس نیز چنین (عُذر / عُذر) آورد.
۳۲۵	ما را از این سفر (مذور / معذور) دارید.
۳۲۶	بازِ شکاری که شاهان او را بر روی (شصت / شست) می نشانند.

۲۷۱	شاهد نیاز نیست که در (محظر / محضر) آورند
۲۷۲	ای (روژه / روضه) (مُجْتَم / مُجَسِّم) گودالِ قتلگاه
درس ۱۲: «گذر سیاوش از آتش»	
۲۷۳	رستم به او رسم پهلوانی و (فرهیخته گی / فرهیختگی) و (رزم و بزم / رزم و بزم) می آموزد.
۲۷۴	وزین دختر شاه (حاماوران / هاماوران)
۲۷۵	بر بی گناهان نیاید (گذند / گزند)
۲۷۶	ساروان، (حیون / هیون) آرد از دشت، (سد / صد) کاروان
۲۷۷	جهانی (نضاره / نظاره) شده هم گروه
۲۷۸	بدان گاه سوگندِ پُر (مابیع / مایه) شاه
۲۷۹	یکی (تاذی ای / تازی ای) برنشسته سیاه / همی خاک (نألش / نعلش) برآمد به ماه
۲۸۰	پراکنده کافور بر (خیشتن / خویشتن)
۲۸۱	سر پر ز شرم و (بحایی / بهایی) مراسم
۲۸۲	به نیروی یزدانِ (نیکی دحش / نیکی دهش) / کزین کوه آتش نیابیم (طپش / تپش)
۲۸۳	یکی دشت با (دیده گان / دیدگان) پر ز خون
۲۸۴	چو او را بدیدند (برخواست / برخواست) (قو / غو) / که آمد ز آتش برون شاه نو
۲۸۵	چنان آمد اسب و (غبای / قبای) سوار / که گفتی (ثمن / سمن) داشت اندر کنار
۲۸۶	چو از کوه آتش به (حامون / هامون) گذشت
۲۸۷	ز کردارِ بد، (پوِذش / پوزش) اندر گرفت
۲۸۸	او در مراغه رسدخانه ای (رصدخانه ای) (عزیم / عظیم) ساخت.
۲۸۹	(زربت / ضربت) گردونِ دون، (آزاده گان / آزادگان) را خسته کرد
۲۹۰	از این تنگ (خار / خوار) است اگر بگذرم
۲۹۱	که دوزخ مرا زین سخن گشت (خار / خوار)
۲۹۲	یکی را از ملوک (آجم / عجم) حکایت کنند.
۲۹۳	دستِ (تتاؤل / تطاول) به مالِ رعیتِ دراز کرده بود.
۲۹۴	از کُربتِ جورش، راه (قربت / غربت) گرفتند.
۲۹۵	ارتفاع ولایت، (نفسان / نقصان) پذیرفت.
۲۹۶	در مجلس او شاهنامه می خواندند در (ذوال / زوال) مملکت (ظخاک / ضخاک).
۲۹۷	فریدون که گنج و (هشم / حشم) نداشت.
۲۹۸	خلقی بر او به (تعصب / تعصب) گرد آمدند و (تغویت / تقویت) کردند و پادشاهی یافت.

۳۵۵	چشم بد دور، آقا (واترغیده‌اند / واترغیده‌اند)؛ قدش درازتر و تک و پوزش (کریح‌تر / کریه‌تر) شده است.
۳۵۶	از توصیف لباسش بهتر است (بگزم / بگذرم).
۳۵۷	سر زانوهای شلوارش، که از بس شسته بودند، به قدر یک وجب (خُرد / خورد) رفته بود.
۳۵۸	در دم، (ملفت / ملتفت) (وخامط / وخامت) امر گردیده.
۳۵۹	پس از مدتی اندیشه و استشاره چاره (منحسر به فرد / منحصر به فرد) را در این دیدم.
۳۶۰	می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده (هلاجی / حلاجی).
۳۶۱	صدای بریده بریده از نی‌پیچ (هلقوم / حلقوم) بیرون آمد.
۳۶۲	از این خیال، باید (منسرف / منصرف) شد.
۳۶۳	با حال (اصتیسال / استیصال) پرسیدم: پس چه خاکی به سرم بریزم؟
۳۶۴	والله چه (ارز / ارض / عرض) کنم، مختارید.
۳۶۵	بگویند طبیب (غدقن / قدغن) کرده.
۳۶۶	بچه (غنداقی / قنداقی) که نیستند.
۳۶۷	دیدم زیاد (پرط و پلا / پرت و پلا) می‌گوید.
۳۶۸	آن را در (ذوایا / زوایا) و خفایای خاطر و مخیله (نشخار / نشخوار) کردم.
۳۶۹	(مچار / مهار) شتر را به کدام جانب می‌کشانم.
۳۷۰	آثار شادی در (وجناطش / وجناتش) نمودار گردید.
۳۷۱	بر (تعارف / تعارف) و خوش‌زبانی افزودم.
۳۷۲	قد دراز و کج و (متوجش / معوجش) را روی صندلی مخمل جا داد.
۳۷۳	(خاست / خواست) جویده جویده از این بروز محبت و دل‌بستگی (غیرمترقبه / غیرمترقبه) سپاس‌گزاری کند.
۳۷۴	نمی‌گذارم از این‌جا بروی. امروز باید (نهار / ناهار) را با ما (سرف / صرف) کنی.
۳۷۵	از طرف خود و این آقایان (استدعای / استدعای) (آجزانه / عاجزانه) دارم.
۳۷۶	اگر خیلی (اسرار / اصرار) دارید، بازیکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از (عزا / عزا) درآوریم.
۳۷۷	هرچه من (اسرار / اصرار) و تعارف می‌کنم تو بیشتر (عبا / ابا) و (امطناع / امتناع) می‌ورزی.
۳۷۸	در (سرف / صرف) کردن (سیغه / صیغه) «بَلَعْتُ» (احتمام / اهتمام) تامی داشتند.
۳۷۹	با آن قد دراز چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این‌طور (غالب / قالب) بدنش درآمده است.

۳۲۷	قرعه زدند (غذا / قضا) را قرعه به نام هدهد افتاد.
۳۲۸	هدهد به مهربانی به همه (جرأت / جرئت) می‌داد.
۳۲۹	نیست از (فرسنگ / فرسنگ) آن، آگاه کس
۳۳۰	پیش‌ت آید هر زمانی (سد / صد) تعب
۳۳۱	هر یکی بی‌نا شود بر (غدر / قدر) خویش / باز باید در حقیقت (صدر / صدر) خویش
۳۳۲	بعد از این وادی (استقنا / استغنا) بُود
۳۳۳	هفت دوزخ همچو یخ (عفسرده‌ای / افسرده‌ای) است
۳۳۴	در (تهتیر / تحیر) مانده و گم کرده راه
۳۳۵	(مهو / محو) او گشتند آخر بر دوام
۳۳۶	هم سرو با کلاهی، هم ماه با (غیابی / قیابی)
۳۳۷	در این مقام، (ترب / طرب) بی‌تعب / نخواهد دید
۳۳۸	(وسلت / وصلت) آن‌کس یافت، کز خود شد فنا
۳۳۹	جلوه آب (ساف / صاف) در گل و (خوار / خار)
۳۴۰	اشتری و گرگی و روباهی، از روی (مساحبت / مصاحبت) مسافرت کردند.
۳۴۱	برای ایشان برای کرده (مخاسمت / مخاصمت) رفت.
۳۴۲	مادرت را (اثانت / اعانت) می‌کردم.
۳۴۳	اشتر چون (مغاللات / مقالات) گرگ و روباه را شنید، گردن دراز کرده و گرده برگرفت و بخورد.
۳۴۴	من آن شب در آن (موضع / موضع) حاضر بودم.
۳۴۵	با ایشان از (وج / وجه) زاد و توشه، گرده‌ای بیش نبود.
درس ۱۶: «کباب غاز»	
۳۴۶	قرار با رفقا را با (ایالم / عیالم) که به (تازگی / تازگی) عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم.
۳۴۷	بگذار (سماق / صماق) بکنند.
۳۴۸	این بدبخت‌ها، سال (آذگار / آذگار) یک‌بار برایشان چنین پای می‌افتد.
۳۴۹	از دوستان و آشنایان یک دست دیگر، ظرف و لوازم (آریه / عاریه) بگیریم؟
۳۵۰	(مهال / محال) است بگذارم از کسی چیز عاریه وارد خانه شود.
۳۵۱	علاوه بر غاز (مأهود / معهود)، آش جو اعلاء و کباب بره ممتاز
۳۵۲	جوان (دیلاغی / دیلاقی)، مصطفی‌نام آمده، پسرعموی تنی توست.
۳۵۳	سالی یک‌بار بیشتر از زیارت جمالش، (مصرور / مسرور) و (مشثوف / مشعوف) نمی‌شدم.
۳۵۴	چنین روز مبارکی، (سله / صله) ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟

۴۰۴	انسان، حیوانی است گوشت(خار / خوار).
۴۰۵	با یک خرور گوشت و پوست و (بغولات / بقولات) و (هوبات / حبوبات) ...
۴۰۶	در همان (بهبوحه / بحبوحه) بخور بخور، صدای تلفن بلند شد.
۴۰۷	مرا به یاد (بی ثباتی / بی ثباتی) فلک بوقلمون و شقاوت مردمِ دون و مکر و فریب جهان (پتیاره / پتیاره) و (وقاحت / وقاحت) این مصطفای (بدغواره / بدقواره) انداخته بود.
۴۰۸	صدای کشیده آب نکشیده ای (تنین / طنین) انداز گردید.
۴۰۹	پنج انگشت دعاگو به (میت / میت) مچ و کف و (مایتنق به / مایتنق به) بر روی صورت گل انداخته آقای استادی، نقش بست.
۴۱۰	دِ بگیر که این ناز (شصت / شست) باشد.
۴۱۱	با همان (ادا و اتوار / ادا و اطوار) های معمولی خودش
۴۱۲	در تمام مدت ناهار، اثری از آن، (حویدا / هویدا) نبود؛ نفس زنان و (حق حق / حق حق) گُنان گفت ...
۴۱۳	توی شکمش آلوی (برقان / برغان) گذاشته اند.
۴۱۴	برای به جا آمدن احوال و تسکین (قلیان / غلیان) درونی در حیاط قدم زده ...
۴۱۵	با صورتی که گویی قشری از خنده (تستعی / تصعی) روی آن کشیده باشند.
۴۱۶	دیگر (نخواستند / نخواستند) مزاحم آقایان بشوند. همه مجلس (تعسف / تأسف) خوردند.
۴۱۷	یک دست از بهترین لباس های نودوز را با کلیه (مظفرات / مظفرات) به (انضمام / انضمام) مایحتوی ...
۴۱۸	به دست (چلاغ / چلاق) شده خودم از خانه بیرون انداختم.
۴۱۹	تیری که از (شصت / شست) رفته باشد باز نمی گردد.
۴۲۰	از (مصاهبت / مصاحبت) با مصطفی و سهراب لذت می برد.
۴۲۱	صدای (قرش / قرش) تانک دوم از نزدیک به گوش می رسید.
۴۲۲	دوباره (مبحوت / مبهوت) به سهراب نگاه می کردند.
۴۲۳	دوباره (اصلحه / اسلحه) را برداشت. موشک دوم را جا انداخت.
۴۲۴	مصطفی و ارمیا با (مصلصل / مسلسل) و (عار پی چی / آر پی چی) به سمت دشمن شلیک کردند.
۴۲۵	توی راه (اثیر / اسیر) نگیری، (بگزار / بگذار) چندتاشان هم به ما برسد.
۴۲۶	اگرچه نمی ترسید؛ اما او را (وحم / وهم) گرفته بود.
۴۲۷	بار دیگر (صکندری / سکندری) خورد و به زمین افتاد.
۴۲۸	هر لحظه انتظار داشت سوزشی در کمرش احساس کند و به زمین (بیافتد / بیفتد).
۴۲۹	خاطرات به صورت (مبحم / مبهم) از جلو چشمانش می گذشت.
۴۳۰	هر چند لحظه یک بار، زانوی چپش (مرتتش / مرتعش) می شد.

۳۸۰	گویی جامه ای بود که (درزی / درزی) (عزل / ازل) به قامت ایشان دوخته بود.
۳۸۱	آقا مصطفی با کمالِ متانت، تعارفات معمولی را (برگزار / برگزار) کرده.
۳۸۲	او را به عنوان یکی از جوان های (فاصل / فاضل) و لایق، معرفی کردم.
۳۸۳	قلباً خیلی (مصرور / مسرور) بودم.
۳۸۴	سر سوزنی (قسور / قصور) را جایز نمی شمردند.
۳۸۵	در خوش زبانی و (هزافی / حزافی) و شوخی و (بزله / بذله) نوک جمع را چیده.
۳۸۶	متکلم (وهده / وحده) و مجلس آرای (بلامعارض / بلامعارض) شده.
۳۸۷	گویی حنجره اش دو (طنبوشه / تنبوشه) داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف های (غلنیه / قلنیه).
۳۸۸	یکی از (حظّار / حصار) که کتاده شعر و ادب می کشید، چنان (محضوظ / محظوظ) گردید که ...
۳۸۹	جلو رفته، (جبهه / جبهه) شاعر را بوسید.
۳۹۰	من تخلص را از (ذواید / زواید) و از جمله رسوم و عاداتی می دانم که باید (مطروک / متروک) گردد.
۳۹۱	به (اسرار / اصرار) ادیب نیشابوری که در اواخر عمر با بنده (معلوف / مألوف) بودند، کلمه «استاد» را اختیار کردم، اما خوش ندارم زیاد (استعمال / استعمال) کنم.
۳۹۲	در این (اسنا / اثنا) صدای زنگ تلفن از سرسرای (امارت / عمارت) بلند شد.
۳۹۳	ولی (شصتش / شستش) خبردار شده بود.
۳۹۴	نمی توانم بخورم ولو (ماعده / مائده) آسمانی باشد.
۳۹۵	مهمان ها سخت در (محظور / محذور) گیر کرده و تکلیف خود را نمی دانند.
۳۹۶	در مقابل (تظاهرات / تظاهرات) شخص (شخیصی / شخیصی)، دو دل مانده بودند.
۳۹۷	خواهی نخواهی جز (تسدیق / تصدیق) حرف های مصطفی و بله و البته گفتن، چاره ای نداشتند.
۳۹۸	دیدم (توطعه / توطئه) ما دارد می ماسد.
۳۹۹	(ساتور / ساطور) قضایی به دست گرفته بودم.
۴۰۰	یک لقمه (مختسر / مختصر) می چشیم.
۴۰۱	آخر آقایان، (هیف / حیف) نیست از چنین غازی گذشت؟
۴۰۲	فرصت نداده مانند (قحطی زده گان / قحطی زده گان) به جان غاز افتادند.
۴۰۳	مانند گوشت و (استخان / استخوان) شتر قربانی در کمرکش دوازده حلقوم و (کطل / کتل) و گردنه یک دوجین شکم و روده مراحل (مظغ / مضغ) و بلع و (حزم / هضم) و (تهلیل / تحلیل) را پیموده.

۴۵۶	در مدارس این (نواهی / نواحی)، زبانی جز زبان خود آن‌ها، تدریس نشود.
۴۵۷	من از این (اهوال / احوال) غرق حیرت بودم.
۴۵۸	جدایی از آن‌ها به سختی ناراحت و (متعسّم / متأثّر) می‌کرد.
۴۵۹	از صفحه (ظمیرم / ضمیرم) یکباره (مهو / محو) شد.
۴۶۰	تا از او به سبب (خدمت‌گذاری / خدمت‌گزاری)، قدردانی کنند.
۴۶۱	در این اندیشه‌ها (مستقرغ / مستغرق) بودم.
۴۶۲	با صدای (رثا / رسا) و بیان روشن، درس را از بر بخوانم.
۴۶۳	حتّی (جرأت / جرئت) نکردم سر بردارم و به چشم معلّم نگاه کنم.
۴۶۴	خودت به (غدر / قدر) کافی، (مطنّبه / متنّبه) شده‌ای؟
۴۶۵	بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر (وامی‌گزاریم / وامی‌گذاریم).
۴۶۶	پدران و مادران نیز در تربیت و (تألیم / تعلیم) شما، چنان که باید (احتمام / اهتمام) نورزیده‌اند.
۴۶۷	آیا وقتی (حوس / هوس) شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را (رخست / رخصت) نمی‌دادم که در پی کار خویش بروید؟
۴۶۸	وقتی قومی به (عصارت / اسارت) دشمن درآید، (مقلوب / مغلوب) و (مقهور / مقهور) بیگانه گردد.
۴۶۹	چون درس به پایان رسید، نوبت (تهریر / تحریر) و کتابت رسید.
۴۷۰	این سرمشق‌ها، به گوشه میزهای (تهریر / تحریر)، آویزان بود.
۴۷۱	در چهار گوشه اتاق، درفش ملّی ما را به (احتزاز / اهتزاز) درآورده باشند.
۴۷۲	بر بام مدرسه، کبوتران می‌خواندند. من گوش به (طرّم / ترتّم) آن‌ها می‌دادم.
۴۷۳	نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش، در باغ مدرسه (غرض / غرس) کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند.
۴۷۴	پس از (تهریر / تحریر) مشق، درس تاریخ خواندیم.
۴۷۵	یکی از مردان (متمّر / معتمّر) دهکده که کتاب را روی زانو گشوده بود و از پس عینک (سطیر / ستبر) خویش در آن می‌نگریست ...
۴۷۶	صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی (قرب / غریب) دست می‌داد.
۴۷۷	در این (اسنا / اثنا)، وقت به آخر آمد و ظهر فرا رسید.
۴۷۸	صدای شیپور سربازان، در کوچه (تنین / طنین) افکند.
۴۷۹	تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان (پرمحابت / پرمهابت) و با (عزمت / عظمت) جلوه نکرد.
۴۸۰	اما (بقض / بغض) و اندوه، صدا را در گلویش شکست.
۴۸۱	زبان فارسی، رمز (حویت / هویت) ملّی است.

درس ۱۸: «خنده تو»	
۴۳۱	خنده تو برای دستان من، شمشیری است (آخه / آخته).
۴۳۲	بخند بر بیچایب خیابان‌های (جذیره / جزیره).
۴۳۳	مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم / به هر حالت، (تبصّم / تبسم) کن، تبسم
۴۳۴	راه هزار ساله را می‌پیمایند تا به سرم‌نزل (قایی / قایی) خود برسند.
۴۳۵	در یک جاده خلوت، (رهگزری / رهگذری) به من نزدیک می‌شود.
۴۳۶	می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را (سرهدّ / سرحدّ) دنیای خلقت قرار داده است.
۴۳۷	دیگر در آن (زی‌حیاتی / ذی‌حیاتی) نفس نمی‌کشد.
۴۳۸	بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. داری به عالمی بی‌حدّ و کران قدم (می‌گزاری / می‌گذاری).
درس ۱۹: «عشق جاودانی»	
۴۳۹	هر روز باید (زکری / ذکر) واحد را مکرّر بخوانم.
۴۴۰	(صجایای / سجایای) ارزشمند تو
۴۴۱	مانند نخستین باری که نام زیبای تو را (طلاوت / تلاوت) کردم.
۴۴۲	نه توجّهی به گرد و غبار و (جراهای / جراحات) پیری دارد ...
۴۴۳	و نه اهمّیتی به چین و شکن‌های (ناگذیر / ناگزیر) (سالخورده‌گی / سالخوردگی)
۴۴۴	همواره عشق قدیم را به موضوع (سحیفه / صحیفه) شعر خود می‌گرداند.
۴۴۵	یک (غصّه / قصّه) بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکتر است
۴۴۶	(مظمون / مضمون) بیت، از کدام بخش از سروده شکسپیر، قابل دریافت است؟
۴۴۷	بیم آن داشتم که مورد (اتاب / عتاب) معلّم، واقع گردم.
۴۴۸	دیدم جماعتی آن‌جا ایستاده‌اند و (اتلانی / اعلانی) را که بر دیوار بود می‌خواندند.
۴۴۹	بانگ و فریاد می‌کردند و (قلقله / غلغله) آنان به کوی و برزن می‌رفت.
۴۵۰	در میان بانگ و (حمحمه / همهمه) شاگردان، آهسته به اتاق درس درآیم. بی‌آنکه کسی متوجّه (تعخیر / تأخیر) من گردد.
۴۵۱	معلّم با همان چوب (رئب‌انگیز / رعب‌انگیز) که در دست داشت، قدم می‌زد.
۴۵۲	معلّم، لباس ژنده (مأمول / معمول) هر روز را بر تن ندارد.
۴۵۳	لباسی که جز در روز (توزیع / توزیع) جوایز نمی‌پوشید.
۴۵۴	تمام اتاق درس را (ابّهت / ابّهت) و شکوهی فرا گرفت.
۴۵۵	ناراحتی‌ام فرو نشست و خاطرم (تسکین / تصکین) یافت.